دانشنامه

مدرنیزاسیون غیرایرانی با ایران چه کرد؟!

آسمان ایران و ریسمانِ تجدد!

محبوبه شریف حسینی

نوگرایی، تجددگرایی یا مدرنیسم که در ادبیات فرهنگی–سیاسی ایران با عناوینی همچون ترقی، پیشرفت و توسعه نیز تا حدودی مرتبط و هم‌معنا است، به معنی گرایش فکری و رفتاری به پدیده‌های فرهنگی نو و پیشرفته‌تر و کنارگذاشتن برخی از سنت‌های قدیمی است. نوگرایی در واقع و بر اساس آنچه اهالی فرهنگ می‌گویند، فرایند گسترش خِردگرایی در جامعه و تحقق آن در بستر مدرنیته است. نوگرایی یا مدرنیسم، گستره‌ای از جنبش‌های فرهنگی را که ریشه در تغییرات جامعه غربی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دارد، توصیف می‌کند. این واژه مجموعه‌ای از جنبش‌های هنری، معماری، موسیقی، ادبیات و هنرهای کاربردی را که در این دورهٔ زمانی رخ داده‌اند، دربر دارد. موج نوگرایی از اروپا آغاز شد و سپس به کشورهای دیگر رسید. در این نوشتار، درباره تاریخچه نوگرایی در ایران می‌خوانیم.

تجدد ایرانی ریشه در کدام خاک داشت؟

ایرانیان پس از شکست‌های سنگین از روسیه در دوره فتحعلی‌شاه، با دنیای تازه‌ای مواجه شدند؛ آن‌ها با نگاه به دگرگونی‌های مهم جهانی دریافتند میان ایران و جهان در زمینه‌های گوناگون فاصله‌ای بسیار پدیدار شده است؛ ازاین‌رو، کوشیدند در این گستره در صدد نوخواهی برآیند. علی بلوکباشی (اندیشمند و مردم‌شناس) در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی در مدخل «تهران، ساختار اجتماعی»، اندیشه نوگرایی و تجدد را پدیده‌ای برمی‌شمرد که با شهر و شهرنشینی هم‌نشینی و همراهی داشته است؛ «شهرنشینی شمار بسیاری از مردم را در فضایی نه‌چندان گسترده گرد هم می‌آورد و زمینه را برای افزایش نابسامانی‌ها و آشوب‌های اجتماعی فراهم می‌کند. تجدد بر آن است که با به‌کاربردن حداقل نیرو، حداکثر نظارت و انتظام را تأمین کند.»

بلوکباشی جامعه تهران را در دو سده اخیر نمونه‌ای روشن از دگرگونی یک جامعه کشاورزی ایستای سنتی به یک جامعه سرمایه‌داری پویای شهری به مفهوم نوین می‌داند و نخستین زمزمه‌ها و کنش‌های نوگرایانه را به روزگار فتحعلی‌شاه قاجار نسبت می‌دهد: «از اواخر دوره فتحعلی‌شاه و به‌ویژه از زمان محمدشاه، با نواندیشی گروهی از مردان ترقی‌خواه و اصلاحگر مانند عباس‌میرزا، میرزا بزرگ فراهانی و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی [...] اندیشه اصلاح نظام سنتی جامعه تهران آغاز شد... امیرکبیر ادامه‌دهنده همین کوشش‌ها بود و مسیر تجدد و نوگرایی را پس از خود برای کسانی دیگر هموار کرد. کسانی چون علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه (برادر عباس‌میرزا) و میرزا علی‌خان امین‌الدوله تا حد توان و امکانات خود و اقتضای زمان به اصلاح امور و آوردن معارف و تمدن جدید کوشیدند.»

البته برخی از اندیشمندان تاریخ تحولات ایران نیز بر این باورند که دوران صفویه را می‌توان نقطه آغاز تجدد و نوین‌گرایی در ایران به‌حساب آورد. دکتر جمشید کیانفر آغاز دوره تجددگرایی در ایران را عصر صفویه می‌داند؛ فرایندی که در دوره قاجار به اوج خود رسید. نقطه آغازین جریان تجددخواهی در ایران عصر قاجار هم‌دورهٔ جنگ‌های ایران و روسیه بود.

اولین اصلاحات در زمان فتحعلی‌شاه و عباس‌میرزا و در نظام ارتش ایران آغاز شد و تا زمان ناصرالدین‌شاه و صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر ادامه یافت. در مسیر این اصلاحات، زمامداران وقت ابتدا اقدام به فرستادن دانشجو به خارج از کشور در حوزه‌های نظامی و مهندسی کردند و سپس با تأسیس دارالفنون به آوردن معلمان و اساتید مورد نیاز از فرنگ دست زدند تا بتوانند طیف بیشتری از دانش‌آموزان را تربیت کرده و به روند اصلاحات سرعت بخشند. ساختمان دارالفنون نیز تا حد زیادی انعکاس‌دهنده معماری نظامی بوده و نشان می‌دهد که نخستین دانش‌آموزان و معلمان آن در حوزهٔ رفع نیازهای نظامی به تعلیم و تربیت مشغول بودند. از این زمان بود که تنظیم بودجه برای اداره سازمان‌های دولتی بنا نهاده شد و حتی زمینه پیدایش مراکزی مثل وزارت علوم و وزارت امور خارجه پدید آمد.

امیرکبیر برای اطلاع‌رسانی نسبت به فعالیت‌های انجام‌شده،



به انتشار روزنامه اقدام کرد. از آنجایی که این تغییرات و تحولات قبل از آمادگی و پذیرش جامعه رخ داد، لذا می‌بینیم که در بسیاری از موارد، سنت در مقابل تجدد و تحول ایستادگی می‌کند، به‌گونه‌ای که حتی برای پیشبرد بسیاری از امور نیاز به دستور مستقیم ناصرالدین‌شاه بود.

در نتیجه، هرگاه از مدرنیته صحبت می‌شود، غرب‌گرایی به ذهن متبادر می‌شود؛ و البته ممانعت جامعه ایرانی در برابر پذیرش رویدادهای تازه. این ممانعت از یک سو و گرایش متجددین به غرب از سوی دیگر، دو روی مهم و بحث‌برانگیز ماجرای تجدد در ایران بوده که تا امروز نیز ادامه دارد.

پیشرفت از مشروطه آغاز شد

گروهی از منورالفکرها که مدرنیسم را تنها راه علاج دردهای ایران می‌دانستند، بدون آنکه نگاهی به نقاط آسیب‌زای تجدد در جامعه ایرانی داشته باشند، خواستار پیاده‌سازی برنامه‌ای بودند که در غرب اجرا شد. آن‌ها بدون عنایت به منافع کشورهای استعمارگر و محافل ذی‌نفوذ قدرت یا ثروت در ایران، به نمایندگان اروپایی‌شان نزدیک شده و از ایشان استمداد کردند؛ رویه‌ای که در نقطه اوج خود به مشروطه‌خواهی انجامید.

داستان مشروطه‌خواهی در ایران را می‌توان نخستین گام ایران در راه رسیدن به جهانِ نو برشمرد. این اتفاق از نیمهٔ عصر ناصری با نشر مطبوعات، تأسیس مدارس، انتشار رساله و شب‌نامه و همچنین حرکت‌های سیاسی–اجتماعی آغاز شد و نهایتاً با هدایت بخشی از علما و نخبگان به استقرار نظام مشروطه در ایران منتهی شد. علما و نخبگانی که قاطبه آنان را منورالفکرها تشکیل می‌دادند، در این مسیر دچار آزمون و خطاهای فراوانی شدند.

ایران در فاصله استقرار مشروطیت تا پایان قاجاریه، تجربه‌ای نو در فرهنگ، سیاست و اقتصاد را پشت سر گذاشت. برای نخستین بار، نشریات آزاد در ایران منتشر شد؛ عالمان دینی با دو قرائت مشروعه‌خواهی و مشروطه‌خواهی باب تازه‌ای در مشروطه باز کردند؛ در دوگانهٔ سلطان و رعیت، سخن از برابری شاه و مردم به میان آمد؛ برای دخل و خرج کشور بودجه‌نویسی شد و نخستین قانون اساسی و مجلس ملی در ایران شکل گرفت. تمام این تجربه‌های نو با چالش‌های جدی در داخل و خارج از ایران همراه بود؛ چراکه رقابت قدرت‌های خارجی از یک سو و تلاش نخبگان ایرانی برای بهره‌مندی از تجربه‌های غربی از سوی دیگر، مناسبات جدیدی را عرصه بین‌الملل رقم زد. مشروطه در حالی به ایران وارد شده بود که دست استعمار هنوز بر شاهرگ‌های حیاتی ما باقی مانده و هراسِ از دست دادن این منابع منفعت را با خود داشت.

آنچه از ظاهر امر پیدا بود، اینکه ایران در کمتر از دو دهه گام‌های بزرگی برای گذار از روزگار جهان قدیم به جدید برداشته و حالا صاحب سیستم سیاسی تازه‌ای شده است که کشورهای پیشرفته با همین سیستم اداره می‌شوند.

مشروطه ایرانی تا پایان قاجاریه تداوم یافت. با روی کار آمدن پهلوی‌ها، برگ تازه‌ای در تاریخ تحولات سیاسی کشور گشوده شد که هرچند ذیل عنوان تجدد مورد اشاره واقع شده، اما ماهیتی متفاوت از نوگرایی برای ایران داشت. این دوران کوتاه اما تأثیرگذار در حیات سیاسی–اجتماعی ایران، دست‌مایه پژوهش و گفت‌وگوهای فراوانی در نیم‌قرن اخیر بوده؛ تا جایی که به باور برخی پژوهشگران، بسیاری از تحولات بعدی ایران، تداوم نهضت مشروطیت بوده است.

توسعه سیاسی شاید مناسب‌ترین عنوان برای شرح ماجرای رخ‌داده در دوران مشروطه ایرانی باشد. علیرضا ملایی‌توانی در این باره می‌گوید: «پس از انقلاب مشروطه، به‌تدریج روال‌ها و رویه‌های دموکراتیک در کشور رواج یافتند و نهادهای مردم‌سالار مبتنی بر قانون اساسی و اصل تفکیک قوا پدید آمدند. مهم‌ترین و نیرومندترین نهاد دموکراتیک برآمده از انقلاب مشروطه، مجلس شورای ملی بود. جایگاه برجسته مجلس به جایگاه حقوقی و استوار پارلمان بازمی‌گشت که حتی در قیاس با پارلمان کشورهای دموکراتیک آن روزگار، ازجمله انگلستان، از قدرت و اختیارات بیشتری برخوردار بود... مجلس افزون بر قانون‌گذاری می‌توانست بر کلیه نهادهای اجرایی و فرایندهای کلان و عمومی ایران نظارت کند؛ بنابراین، مجلس کانون اصلی تحولات کشور محسوب می‌شد که مهم‌ترین رخدادهای مملکت در پیوند با آن رقم می‌خورد.»

مجلس مهم‌ترین خواسته مشروطه‌خواهان بود که توانستند در جریان مبارزاتشان به آن دست پیدا کنند و همین خواسته منشأ تحولات مهم سیاسی و اجتماعی کشور در این دوران شد. مشروطه‌خواهی در ایران، کوششی بود در جهت تأسیس دولت با اساس مدرن (modern constitutional state) در کشوری که در آن نظریه سلطنت مستقل تنها نظریه سیاسی پذیرفته‌شده بود. اگرچه پیروزی انقلاب مشروطه راه را برای تأسیس دولتِ بااساس هموار کرد، اما به نظر

می‌رسد این دولت بیشتر به لحاظ فرم و نه محتوا، شبیه دولت‌های مدرن اروپایی بود. تحولات سلسله‌های پادشاهی در ایران از یک سو و پراکندگی آرای مشروطه‌خواهان از سوی دیگر، در کنار فقدان آمادگی اجتماعی لازم برای همراهی با این موج، منجر به تشکیل پوسته‌ای از مشروطیت در ایران شد؛ پوسته‌ای که با روی کار آمدن رضا پهلوی شکسته شد و آرزوهای متجددان را بر باد داد.

مدرنیزاسیون رضاشاه غیر ایرانی بود

مدرنیزاسیون در دوره رضاشاه در قریب‌به‌اتفاق تحلیل‌ها، مدرنیزاسیونِ از بالا به پایین توصیف می‌شود؛ یعنی نقشِ دولت عامدانه و با برنامه‌ریزی، بیش از آنچه در واقعیت بوده، توصیف یا به مخاطبان منتقل می‌شود. بخشی از این تحلیل‌ها نمایشگر قسمت‌های مهمی از تحولات دوره پهلوی اول است، اما تمام واقعیتی نیست که در آن زمان اتفاق افتاده؛ پس بخش مهمی از ماجرا را نشان نداده و ناقص باقی مانده است.

واقعیت آنکه دولت رضاشاه در انتخاب پروژه مدرن‌کردن کشور صاحب اراده چندانی از خود نبود. نقش روشنفکران و کشورهای همسایه در تحولات این دوران را نباید از نظر دور داشت؛ همجواری در دل تحولات منطقه نقش مهمی در این میان داشته است. فشار همسایه‌های بیشتر مدرن‌شدهٔ ایران، بر رضاشاه برای آغاز روند مدرنیزاسیون ایرانی، نکته قابل تأملی در این زمینه است. روشنفکران دولتی که نگاهی به این کشورها داشتند، در این مدرنیزاسیون که مدرنیزاسیون دولتی نامیده می‌شود، اغلب برنامه‌های کلی دولت رضاشاه را جهت داده و به سمت خواسته‌های دوستان غیرایرانی‌شان سوق می‌دادند.

مرور نوشته‌های روشنفکران بنام این دوره نشان می‌دهد که بسیاری از پروژه‌های رضاشاه همان بود که آن‌ها به او توصیه کرده بودند. پروژه‌هایی که در برخی از موارد، بیش از آنکه برآمده از یک نیاز داخلی یا مردمی باشد، شبیه به یک برنامه مدوّن خارجی برای کشور تهیه و توصیه شده بود. این در حالی است که پوسته برنامه توسعه رضاشاهی، پوسته‌ای ایرانی و ملی به نظر می‌رسید.

در سال‌های به قدرت رسیدن رضاشاه، ناسیونالیسم در ایران ایدئولوژی بی‌رقیبی بود. ماهیت ناسیونالیسم در این دوره تفاوت مهمی با خوانش قاطبه مخاطبان از ناسیونالیسم دارد؛ به این معنا که گاه نهضت

گروهی از منورالفکرها که مدرنیسم را تنها راه علاج دردهای ایران می‌دانستند، بدون آنکه نگاهی به نقاط آسیب‌زای تجدد در جامعه ایرانی داشته باشند، خواستار پیاده‌سازی برنامه‌ای بودند که در غرب اجرا شد. آن‌ها بدون عنایت به منافع کشورهای استعمارگر و محافل ذی‌نفوذ قدرت یا ثروت در ایران، به نمایندگان اروپایی‌شان نزدیک شده و از ایشان استمداد کردند

ناسیونالیستی وظیفهٔ به‌اصطلاح ملت‌سازی را بر دوش گرفته است. این کار مستلزم ایجاد یک احساس ملی مشترک در میان گروه‌های قومی و قبیله‌ای، مذهبی و منطقه‌ای است که پیش‌تر خود را از دیگران جدا می‌پنداشتند.

اما یکی از انواع تقسیماتی که برای ناسیونالیسم برمی‌شمارند، دو نو ع ناسیونالیسم مدنی و قومی است؛ انواعی که در ماهیت، تفاوت‌های مهمی با یکدیگر داشته و در صورت اجرایی‌شدن، نتایج مختلفی نیز به همراه خود می‌آورند.

ناسیونالیسم مدنی احساس تعلق به ملت واحد است. بنا به تعریف تابعیت یا شهروندی در کشور ملی واحد، به علت هم‌بستگی جامعی که میان شهروندان به وجود می‌آورد، ناسیونالیسم مدنی را می‌ستایند. ناسیونالیسم مدنی معمولاً احساس میهن‌پرستانه را تقویت کرده و منجر به غیرت و تعصب می‌شود و در صورت لزوم، منبع الهام شهروندان برای ایثار و فدا کاری در راه ساختن کشور مدرن است که همه اعضایش از حقوق سیاسی مشابهی برخوردارند و آزادی‌هایشان تضمین شده است.

اما ناسیونالیسم قومی، نوعی ناسیونالیسم بر پایه عضویت در اجتماع قومی واحد قرار دارد و یکی از انواع ایدئولوژی‌های انحصارطلبانه است. ناسیونالیسم قومی همان ناسیونالیسمی است که در دوره رضاشاه تقویت شده و مبنای مدرنیزاسیون قرار گرفته است. مهم‌ترین خصلت‌های ناسیونالیسم مدنی را کلیت، لیبرالیسم و اتکا به اقتدار دنیوی به‌جای اقتدار دینی می‌شمارند. زبان واحد نقشی اساسی در ناسیونالیسم قومی دارد و در نهایت، گسترش سواد و چاپ از مروجان اصلی آن به شمار می‌روند.

تمام موارد یادشده همان ویژگی‌هایی است که به نظر می‌رسد در ناسیونالیسم دوره رضاشاه وجود دارد.

در دوره پهلوی اول، دولت اراده تمام‌عیاری را برای در پیش گرفتن پروژه نوسازی نداشت و فشار همسایه‌ها در این میان نقش مهمی داشت. همچنین سیاست‌های پهلوی اول تا حد زیادی تحت تأثیر روشنفکران این دوره بود و دولت رضاشاه اراده و البته برنامه مدوّنی برای مدرنیزاسیون نداشت. این دولت مجری تمام خواسته‌هایی بود که از این دو منبع مهم به او می‌رسید. مبتنی بر همین تحلیل، نمی‌توان مدرنیزاسیون یا توسعه اتفاق‌افتاده در دوران سلطنت پهلوی اول را از جنس برنامه توسعه و پیشرفت ایرانی به‌حساب آورد.

از اصل بخوانیم!

در همین سال‌هایی که رشته علوم سیاسی دستخوش بومی‌سازی شده، خیلی از اساتید و چهره‌های به‌نام یا دیگر در میان ما نیستند و یا به خاطر ناتوانی از تدریس، کُنج خانه‌ها نشسته‌اند. هرازچندگاهی بارقه امیدی در دل دانشکده‌ها می‌درخشد.

فرصت مطالعه علوم و منابع اصلی برای اهالی هر رشته و حوزه، یک امکان مهم و البته خطیر است. چه فرصتی بهتر از اینکه تأیید مشروطه را از تنبیه‌الأمه نائینی سراغ بگیریم و برای نقدش سروقت لوایح شیخ فضل‌الله برویم! آستانهٔ تجدد، تقریر نوینی از تنبیه‌الأمه و تنزیه‌الملّه مرحوم نائینی است. مشهورترین رساله درباره مبانی فکری و ابعاد گوناگون حکومت مشروطه، بر اساس نگرش شیعی و به زبان فارسی که از روزگار مشروطه تا امروز در میان اهالی اندیشه سیاسی مورد بحث و استناد واقع شده است. هدف اصلی کتاب، نفی استبداد و اقامه دلیل بر درستی حکومت مشروطه، بر اساس مکتب تشیع و پاسخ به اشکالات و شبهات مخالفان مشروطه است. مرحوم نائینی در سراسر کتاب با دیدگاهی که اسلام را توجیه‌کننده استبداد و حاکمیت استبدادی می‌داند، به‌شدت مخالفت می‌کند و در پنج فصل از حقیقت استبداد و مشروطیت، دولت، قانون اساسی، مجلس شورای ملی، حُریّت و مساوات سخن می‌گوید.

علامه محمدحسین غروی نائینی، این اثر را در سال ۱۳۲۷ هجری قمری به رشته تحریر درآورده است و نخستین بار در بغداد و یک سال بعد در تهران به چاپ رسیده است. در سال ۱۳۳۴هجری شمسی، همراه با یک مقدمهٔ هیجده‌صفحه‌ای و توضیحات و پاورقی‌های سید محمود طالقانی با عنوان حکومت از نظر اسلام نیز در تهران منتشر شد. همچنین در سال ۱۳۸۲، حجت‌الاسلام ورعی این کتاب را تصحیح و منتشر کرد و آخرین نسخه از آن در سال ۱۳۹۵ به شرح و قلم داود فیرحی منتشر شده است.

گفتاری منتشر نشده از مرحوم داود فیرحی

نائینی نگذاشت از دین سوءاستفاده کنند!

دو، سه سالی است که کتاب «در آستانه تجدد» به قلم دکتر داوود فیرحی و با همکاری نشر نی روانه بازار کتاب شده است؛ کتابی که در ابتدای انتشار خود به‌خوبی مورد استقبال اهالی اندیشه سیاسی قرار گرفته و محافلی چند در نقد و بررسی آن برگزار شد. فیرحی در این کتاب که شرحی بر رساله تنبیه‌الأمه و تنزیه‌الملّه مرحوم نائینی است، در ادامه و در راستای کتاب نائینی، از آزادی و دموکراسی در مذهب شیعه سخن گفته یا سعی داشته بگوید. تنبیه‌الأمه همواره در مرکز توجه اهالی اندیشه، خصوصاً در میان شیعیان بوده و از سال‌های مشروطه تا امروز نقل محافل سیاست‌اندیشان مانده است. آنچه پیش روی شماست، گفتاری از دکتر داوود فیرحی درباره این کتاب است.

» اول به تنبیه‌الأمه اعتراض و بعد دفاع کردند!

تنبیه‌الأمه، یک‌ونیم سال بعد از انقلاب مشروطه و بعد از به توپ بسته‌شدن مجلس نوشته شد و اولین بار بود که یک متفکر بزرگ شیعه که نام و نشان و اثر زیادی در حوزه‌های علمیه دارد، دست به چنین کاری می‌زد. در این کتاب، فقیهی برجسته و متفکری اصولی، تبیینی از دولت مدرن و دولت ملی ارائه کرده و درباره دولتی که مبتنی بر مرزهای ملی، قوانین موضوعه، نظام انتخابات و حقوق عمومی است، سخن گفته است.

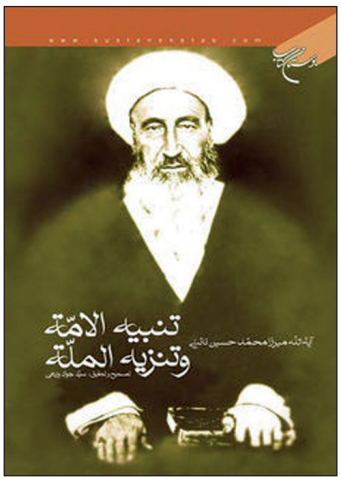
این کتاب موقعیت جالبی دارد؛ شخصیت بزرگی آن را نوشته و علمای برجسته آن زمان، هم به آن اعتراض کرده‌اند و هم

از آن دفاع کرده‌اند. کتاب تنبیه‌الأمه، به دلیل آنکه سخنی جدی را بیان کرده، همواره در موضع بحث و جدل بوده است. تمام این کتاب نوآوری است و به‌هیچ‌وجه تکراری در آن دیده نمی‌شود؛ بااین‌حال، از دل دستگاه‌های سنتی و از درون ادبیات فقهی و اصولی و از درون کتاب و سنت، دست به استنباط زده و دولت مدرن را از نگاه فقه و اصول شیعه تشریح کرده است. کتاب ازاین‌جهت خیلی ارزشمند است، اما بااین‌حال پیچیدگی‌هایی دارد؛ زیرا فقیهی اصولی آن را نوشته که ادبیات تخصصی دارد. کتاب متن فشرده‌ای هم دارد و می‌توان گفت تمامی کتاب را اصطلاحات علمی فرا گرفته است. اگر فقط لغات مشکل بود، می‌توانستیم لغات را با بیان یک یا چند کلمه روشن کنیم، اما اصطلاح را باید توضیح داد.

بنابراین، برداشت من این بود که این کتاب نیاز به شرح دارد؛ نه تنها یک شرح، بلکه شروح مختلف. درباره کتاب مرحوم نائینی تلاش‌های فراوانی صورت گرفته، اما من کتابی را که حاصل تصحیح حجت‌الاسلام ورعی است مبنای کار قرار داده‌ام، چون دقیق‌ترین تصحیح را آقای ورعی داشته است.

نائینی در شرایط خاصی این کتاب را نوشته است که در تحلیل و بررسی آن باید به این شرایط عنایت داشت. وقتی مجلس به توپ بسته می‌شود، نهاد مذهب نتیجه می‌گیرد که اگر نتواند به لحاظ فقهی از مشروطه دفاع کند، یعنی از نظام جدید، دموکراسی و عناصر وابسته به آن نتواند دفاع کند، احتمالاً استبداد بازخواهد گشت. در چنین شرایطی است که «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» در حال نگارش است؛ یعنی تنبیه‌الأمه دقیقاً در شرایطی نوشته شده است که مجلس شورای ملی به توپ بسته شده و گروه‌هایی سعی می‌کنند توضیح دهند که آنچه خراب شده، از بنیان، «خلاف مذهب» بوده است.

هنر نائینی این بود که توضیح دهد اتفاقاً مشروطه است که مطابق مذهب است و با روح مذهب و استدلال‌های مذهبی موافق بوده و مخالفت با آن، خلاف شرع است. به همین دلیل این‌ها توانستند توضیح دهند که استبداد، نامشروع و مشروطه، مشروع است، یا حداقل اینکه نامشروع نیست، تا اینکه بتوانند یک زمینه نرم‌افزاری یا ذهنی برای دفاع از مشروطه را فراهم کنند (که تاریخ نشان می‌دهد مؤثر هم بودند)؛ به این معنا که تلاش‌هایشان در کنار گلوله یا تفنگ مجاهدان بود که توانست مشروطه را بازگرداند؛ هرچند که مشروطه بعداً هم تحولاتی پیدا کرد، ولی بالاخره این همسویی تئوری‌های مذهبی با مجاهدت‌های



مجاهدان بود که مشروطه را از چنگ استبداد «محمدعلی میرزا» نجات داد.

در واقع نائینی در آن بزنگاه متوجه سوءاستفاده سلطنت و حامیانش از دین شد، همان‌ها که می‌خواستند مشروطه را در مقابل دین قرار دهند. درست است، سعی می‌کردند مشروطه را ضد مذهب در نظر گرفته و به تبع آن، مشروطه‌خواهان را افراد مرتد، کافر و غیرمذهبی نشان دهند؛ تا جایی که واژه‌ای با عنوان «زندیق» وجود داشت؛ یعنی اشخاصی که اهل مذهب نیستند.

در اینجا مقصود چه بود؟ وقتی یک نظام سیاسی را مخالف مذهب رایج یک جامعه قرار دهید، آن زمان است که می‌توانید افکار عمومی را مهار کنید. چنانچه مجلس با استخاره بمباران شد، به این معنا که با تعبیرهای مذهبی این کار را انجام دادند تا نشان دهند که این خواست خدا است که مجلس باید بمباران شود. در چنین شرایطی قیام‌کردن به نوشتن کتابی که در صدد این است بگوید «مشروطه است که درست است و استبداد است که نادرست است»، شجاعت عجیبی را می‌طلبید.

کتاب «تنبیه‌الأمه و تنزیه‌المِلّه» دقیقاً مانند آثار جان لاک در انقلاب مشروطه انگلستان بود که به‌یک‌باره به کمک مجلس عوام در مقابل لُردها آمد. جان لاک در اینجا بود که توضیح داد مسیح با مجلس است و مسیح با پادشاه و نظام استبدادی نیست. نائینی نیز با منتشر کردن این کتاب نشان داد که اسلام و تشیع با مشروطه است. این نخستین اثری بود که تنبیه‌الأمه و تنزیه‌المِلّه برجای گذاشت؛ اما این اثر بعدها به «معرکه آرا» تبدیل شد.

» از نائینی تا طالقانی در آستانه تجدد

سید محمود طالقانی، بعد از کودتای اسفند ۱۳۳۲شمسی، چون ایران دچار بحران شده بود، به ادبیات دموکراتیک در مخالفان و اپوزیسیون احساس نیاز کرد و با عجله کار را شروع و پاورقی‌هایی به کتاب تنبیه‌الأمه اضافه کرد؛ بااین‌حال، این پاورقی‌ها را نمی‌توان شرح دانست. آیت‌الله طالقانی در سال ۱۳۳۴ شمسی، کتاب تنبیه‌الأمه را تلخیص کرد و در برخی موارد پاورقی‌هایی اضافه کرد که با خواندن آن‌ها احساس می‌کنیم این توضیحات اضافه‌شده توسط طالقانی، روایت نائینی در سال ۱۳۳۴شمسی است. طالقانی، کتاب را انقلابی کرده و آن را به ادبیات خود نزدیک کرده است.

در آستانه تجدد، پاورقی‌های مرحوم طالقانی را حفظ کردم

تا خواننده با سه دورهٔ این کتاب، از زمان مرحوم نائینی تا دوران مرحوم طالقانی و بالاخره تا زمان معاصر آشنا شود. این کار به خواننده کمک می‌کند هم‌زمان دو شرح را بخواند؛ شرحی که پنجاه سال بعد از متن اصلی نوشته شده و شرح دیگری که شصت سال بعد از شرح اول نگارش یافته است؛ بدین‌ترتیب، خواننده با تفاوت برداشت‌های امروزی ما نسبت به برداشت‌ها در دهه ۳۰ و سال‌های حوالی ۱۲۸۰ شمسی آشنا می‌شود.

همچنین برای شرح اصطلاحات مرحوم نائینی در کتاب تنبیه‌الأمه، چهار حلقه فراهم شده و هر واژه‌ای را که در این کتاب به کار رفته، ابتدا در ادبیات فقهی و اصولی نائینی دیده و منظورش دریافت شده است؛ مثلاً اینکه منظور مرحوم نائینی از طبیعت تمدن یا حقیقت دولت چیست. برای تبیین روشن‌تر این مفاهیم، زمینه تاریخی اصطلاحات و عبارات توضیح داده شده تا روشن شود در مواجهه با چه کسانی این اصطلاحات زده شده و اصطلاحات همان‌ها چه بوده است و معنایی که آن‌ها اراده کرده بودند چه بوده است.

نیمی در سنت و نیمی در تجدد

در ایران مرحوم نائینی و شیخ فضل‌الله نوری درباره انتقال سلطنت مطلقه به دولت مدرن سخن گفته‌اند. شبیه به این استدلال را من در اثری دیدم که میان فیلر و جان لاک این مسئله را بررسی کرده بود. استدلال فیلر در کتاب پدرسالار شبیه استدلال شیخ فضل‌الله نوری است و استدلال مرحوم نائینی هم شبیه جان لاک است؛ پس در هر دو دین اسلام و مسیحیت شاهد بحث از رابطه دین و دولت مدرن هستیم. اگر مرحوم نائینی در چهارچوب اندیشه تشیع این رابطه را بررسی می‌کند، در مذهب پروتستان هم این موضوع بررسی می‌شود. مذهب پروتستان همانند مذهب تشیع عقل‌گرا و واقع‌گراتر است.

به‌هرحال، این معما دیرینه است و تا زمانی که نتوانیم رابطه دین و دنیای مدرن را حل کنیم، جامعه ما نمی‌تواند وارد یک فضای دموکراتیک بدون تنش شود.

اهالی دین و سیاست در این دوران نگاه سه‌گانه‌ای به ماجرای رابطه دین و دولت داشتند. یک گروه دولت مدرن را نفی می‌کنند، این گروه به تجدد و دولت مدرن علاقه ندارند و طرف‌دار سلطنت‌اند و شیخ فضل‌الله از این جمله است. گروه دوم علاقه‌ای به دین ندارد و به دنبال تفکیک دین و دولت است. هر



دو جریان ایرادی دارند. جریان سلطنت‌طلب اصل ضرورت زمانه دولت مدرن و زندگی را نمی‌داند؛ و نظریه‌های دوم هم مشکل را حل نمی‌کنند، بلکه با جامعه مذهبی درگیر می‌شوند.

نائینی به جریان سومی تعلق داشت و معتقد بود عبور از سلطنت به دولت مدرن، شرعی و ضروری است. نائینی دولت‌های سلطنتی را دولت‌نما دانسته و ذات دولت را امانتی و ذاتاً مشروطه می‌پنداشت. نائینی، دولت، ملت و مذهب تشیع را مورد توجه قرار داده و ازاین‌رو توجه به او برای نوشتن تاریخ معاصر ضرورت دارد. فرض او این بود که مخاطبانش همین‌طور بوده و ازاین‌رو، تعابیرش موجز بوده و خواننده را دچار مشکل می‌کرد.

آستانه تجدد قفل این کتاب را باز کرده است. این کتاب برای دانشجویان و طلاب علاقه‌مند به سیاست نوشته شده و کوشیده دیدگاه‌ها و اصطلاحات نائینی را روشن‌تر کند تا وارد گفت‌وگو با نسل جدیدی شود که دولت مدرن برای او مهم است. هنر نائینی این بود که فقه را به قانون بدل کرد و راهی باز کرد که دانش‌های فقهی به حقوق‌های موضوعه منجر شوند. نائینی راه این را باز کرد که قانون نوشته شود و به فتوا یا فرمان‌های سلطنتی اکتفا نشود.

مرحوم نائینی می‌گوید، عبور از سلطنت به دوران مدرن، منع شرعی ندارد، بلکه با حمایت شرعی نیز مواجه است. او دولت‌های سلطنتی را دولت نمی‌بیند و معتقد است که ذات دولت، امانت است و از ابتدا مشروطه بوده است؛ بنابراین، مرحوم نائینی بین دولت جدید و ملیت ایرانی و مذهب تشیع آشتی برقرار می‌کند. به همین دلیل، بررسی شخصیتی همچون مرحوم نائینی در سیر شکل‌گیری رابطه دولت جدید و دین ضروری است. مرحوم نائینی در پی این بود که برای انتقال از دستگاه فقهی شیعه به حقوق موضوعه راهی باز کند و روشن شود که چرا ما باید قانون بنویسیم و انتخابات داشته باشیم. او بر این امر استوار بود که چاره‌ای نداریم جز اینکه زندگی را قانونی ارائه بدهیم.

مرحوم نائینی و کتابش دقیقاً در مرز سنت و تجدد است: یک چشم و پا به سنت دارد و یک چشم و پای دیگر به تجدد. نام کتاب نیز بر همین اساس انتخاب شده است که شاید از این طریق قفل ادبیات مرحوم نائینی را برای نسل جوان باز کنیم.